

جنبش زنان: کدام افق سیاسی؟

از: لیلا دانش

سنتا در گرامیداشت روزهایی که بیان تجدید پیمان برای دست‌یابی به خواست‌ها و مطالبات متحقق نشده یا بازیبنی صفوف جبهه‌ای از مبارزه است، رسم بر اینست که زمینه‌های شکل‌گیری و اعلام چنین روزی را بیان می‌کنند. بازگویی تاریخ شکل‌گیری هشت مارس مثل اول مه به شرایط مشخصی در جهان سرمایه‌برمی‌گردد و آن قدر این تاریخ تکرار شده که دیگر تازه‌کارترین فعالین این عرصه‌ها هم آن را می‌دانند. اگر چیزی در شرایط امروز اهمیت دارد اینست که اولاً چرا کماکان باید این روز را روز هم‌پیمانی در یک مبارزه دانست و ثانیاً چه چیز در دنیای حاضر نسبت به قرن پیش تغییر کرده و بازتاب آن در گرامیداشت‌های فعلی و تجدید پیمان‌ها چیست؟

گرچه به دلایل قابل‌انتظاری از تغییر شرایط مبارزه سیاسی و طبقاتی در جهان تبیین‌های متفاوتی وجود دارد، اما به جرات می‌توان گفت که در این نکته توافق هست که جهان دوره‌ای را از سر می‌گذراند که بسیاری از معادلات سابق در آن دیگر بی‌اعتبار شده‌اند. شاخص این تغییر تنها در اشکال بسیار زمخت آن مثل جنگ در افغانستان و عراق نیست که زیر چکمه‌های منادیان نعره کش جهان سرمایه و به نام مدنیت و جامعه مدنی، مردم آن از حداقل مدنیته هم که داشتند محروم شدند. گسترش مناسبات کاپیتالیستی به اقصا نقاط جهان از کشورهای شاخ آفریقا و آمریکای لاتین گرفته تا آسیای جنوب شرقی و خاورمیانه تنها منجر به تغییرات سیاسی و ساختاری در حکومت‌ها نمی‌شود. این پدیده به نوبه خود بر کل مبارزه ضدکاپیتالیستی در عرصه جهانی نیز تاثیر بلافصلی خواهد داشت. در یک سطح مشخص‌تر جنبش‌های اجتماعی موجود در مقابل شرایط حاضر ملزم به تعمق در بیان هویت سیاسی خود و ترسیم اهداف سیاسی و اجتماعی‌شان می‌شوند. جنبش زنان به مثابه یکی از این جنبش‌ها در دهه‌های آخر قرن حاضر شاهد تحولات چشم‌گیری بوده است. گرچه در سطح ظاهر بارزترین این تغییرات تکثر مکتب‌ها و گرایش‌های نظری فمینیستی و انشقاق در آن به نسبت دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی است که اوج رونق این جنبش بود، اما در حقیقت این عارضه‌ها خود بیانگر تحولات عمیق‌تری هستند. قصد این نوشته نه عمیق شدن در این مباحث و جوانب آن (که طبعاً ضروری هستند) بلکه تنها تاکید بر یک نکته کلیدی است. بر خلاف تصورات رایج که مدعی‌اند و تلاش می‌کنند که جنبش زنان را به یک پای‌نهادی شدن دموکراسی تبدیل کنند، این جنبش در راستای گلوبالیزاسیون و بسط و توسعه مناسبات کاپیتالیستی از نظر عینی این امکان را دارد که به یکی از جنبش‌های عظیم ضدکاپیتالیستی تبدیل شود.

جنبش زنان خصوصاً در دو دهه اخیر با بحران دست‌به‌گریبان بوده است. مبانی شکل‌گیری این بحران و روندهایی که در پاسخ به آن بوجود آمده‌اند نیاز به بحث مجزایی دارند اما آنچه که به عنوان یک مشاهده مورد توافق عمومی است، اینست که فمینیسم دیگر بیان یکپارچگی در جنبش زنان نیست. این که جنبش زنان جنبش همگونی نیست البته تازگی ندارد و امتیاز درک آن نیز به هیچ‌وجه در انحصار نقطه‌عزیمت‌های پست مدرنیستی در این جنبش نیست. این حقیقتی است که قدمت جهان سرمایه و مدرنیزاسیونی که خود موجب پیدایش جنبش زنان و

جنبش کارگری به عنوان دو جنبش کلاسیک در پروسه استقرار جامعه کاپیتالیستی شده است. آنچه که ویژگی امروز در تشریح موقعیت اجتماعی زنان است، فمینیزه شدن کارخانه‌ها و فمینیزه شدن فقر است. گرچه مبارزه برای برابری حقوقی زن و مرد و رفع تضییقات حقوقی از زنان هنوز نه فقط در کشورهای جهان سوم (که بدترین شرایط را از این نظر دارا هستند) بلکه حتی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری نیز موضوعی معتبر است، اما واقعیت اینست که تغییرات شگرف دهه‌های حاضر و بسط کاپیتالیسم این تصویر را دگرگون کرده است. عواقب این پروسه در یک بیان کوتاه از جمله جذب نیروی کار زنان به بازار کار و تبدیل شدن بخش عظیمی از زنان به کارگران است. افزایش اشتغال از نظر عینی پایه مهمی برای گسترش مبارزات زنان و برخورداری آنان از حقوق اجتماعی است. اما آنچه که در جهان امروز و زیر سیطره نئولیبرالیسم حاکم می‌گذرد پروسه‌ای نیست که قرار است به برخورداری زنان از حقوق اجتماعی و برابری جنسی منجر شود. انعطاف پذیری کار که کلی‌ترین بیان تعریف چنین پروسه‌ای است در عمل به معنای گسترش کار خانگی، کار قطعاتی، کار موقت و شاغل بودن در کارگاه‌هایی است که دست کارفرمایان آن در تعبیر و تفسیر قانون کارهای موجود و حتی رعایت نکردن آن بسیار باز گذاشته شده است. این پدیده خصلت نمای دوره حاضر در تعریف رابطه کار و سرمایه است و تنها محدود به کشورهای جهان سوم که پروسه مدرنیزاسیون و توسعه اقتصادی را از سر می‌گذرانند، نیست. حتی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری نیز در دهه‌های اخیر تغییرات بسیاری اتفاق افتاده که عملاً قوانین موجود در مورد برابری زن و مرد و رفع تبعیض جنسی را بی‌خاصیت کرده است.

طبعاً بحث این نیست که برابری حقوقی و یا قوانینی که ناظر بر کاهش تضییقات جنسی باشند، اهمیتی ندارند. مساله اینست که جامعه سرمایه داری در راستای نیازهای امروز خود توده عظیمی از زنان را در مقیاس جهانی به عنوان یکی از ارزان‌ترین بخش‌های نیروی کار جذب بازار کار می‌کند بی‌آنکه خود مقید به همان مقررات حقوقی رایج در این کشورها باشد. آنچه که به جای تعهدات دولت در مقابل شهروندان می‌بایست ضامن تضمین برابری حقوقی و رفع تضییقات جنسی باشد خصوصاً در جهان سوم (جایی که مناسبات کاپیتالیستی با شتاب غیر قابل‌تصور در حال انکشاف است) به سازمان‌های غیر دولتی (NGOها) سپرده می‌شود. اهمیت این مساله در این است که دولت وظیفه‌ای در مقابل توده عظیم زنان زحمتکشی که به کارخانه‌ها رانده می‌شوند، ندارد. تغییرات در مقررات بازار کار نیز به راحتی دست کارفرمایان را باز می‌گذارد که شرط سنی برای استخدام بگذارند و یا از استخدام زنان باردار خودداری کنند، و این نیز بر همه روشن است که درصد بالایی از استخدام‌های موقت و یا استخدام در حاشیه بازار کار که هیچ قانونی بر آن ناظر نیست متعلق به زنان شاغل است. چنین تغییراتی در بازار کار البته تنها دامن زنان را نمی‌گیرد و کل طبقه کارگر در معرض آن است. اما مساله اینست که جامعه سرمایه داری برای ارزان‌تر تمام کردن پروسه کار از طریق استخدام زنان به همان فرهنگ مردسالارانه مبتنی بر تبعیض جنسی نه فقط متکی می‌شود که در بازتولید آن هم نقش غیر قابل چشم‌پوشی‌ای دارد.

در هر صورت غرض از این بحث به بهانه هشت مارس اینست که تغییرات جهان سرمایه می‌رود تا زنان را در مقیاسی عظیم در مقابل مناسبات کنونی قرار دهد. جذب نیروی کار زنان به بازار کار در کنار تداوم بی‌حقوقی‌های اجتماعی یعنی تبدیل کردن نیمی از جامعه به یک مرکز انفجار علیه مناسبات موجود. تشخیص چنین روندی در موقعیت زن در گلوبالیزاسیون، تاثیر به‌سزایی در تشخیص جهت‌گیری‌های این جنبش در شرایط

حاضر می‌گذارد. بنابراین نفس تکثر مکاتب نظری در فمینیسم حاضر و آن‌چه که به عنوان تکه تکه شدن جنبش زنان گفته شده به عنوان یک فاکت، نشانه پسروی یا ختم جنبش زنان نیست. این ایده‌ها نیستند که جنبش‌ها را شکل می‌دهند بلکه برعکس. تغییرات بنیادی در موقعیت اجتماعی زن در مقیاس جهانی، بازتاب خود را در مکاتب فمینیستی به این ترتیب یافته که جنبش همگانی دهه شصت و هفتاد دوره‌اش سر آمده است. این دوره‌ای بود که بر بستر معادلات دوره جنگ سرد، جهان شاهد عروج جنبش‌های ضدامپریالیستی و چریکی، و همچنین اعتراضات گسترده علیه جنگ ویتنام بود. جنبش زنان در این دوره نیز مهر شرایط تاریخی خود را داشت. تقویت این جنبش در شرایط حاضر نه در بازگشت به گذشته و حسرت خاتمه این دوره رونق و یکپارچگی را خوردن، بلکه در تشخیص روندهای جدیدی است که صورت مساله را در جنبش زنان عوض می‌کند. انشقاق نظری و عدم یکپارچگی در جنبش زنان بدواً بازتاب تفکیک‌های طبقاتی ناشی از تغییر شرایط در جهان سرمایه است. از این رو بر خلاف تصورات خام اندیشه‌ای (اگر نگوییم شوینیستی) که باتکا این حقایق مدعی تمام شدن مساله زن هستند و یا بر خلاف گرایش‌هایی که در صدد است که جنبش زنان را به زائده نئولیبرالیسم در پروسه گلوبالیزاسیون و استقرار جامعه مدنی تبدیل کند، از نظر عینی جنبش زنان می‌رود تا دوره جدیدی را در حیات خود آغاز کند که مشخصه‌اش، امکان تبدیل شدن به یکی از جنبش‌های اعتراضی ضدکاپیتالیستی است.

مساله زن در ایران نیز در خطوط کلی تابع همین شرایط عمومی است. حاکمیت یک حکومت ایدئولوژیک اسلامی علی‌رغم همه خشونت خود علیه زن، نه فقط نتوانست این نیروی عظیم را محبوس کند بلکه خود به دامن زدن یک اعتراض عظیم اجتماعی منجر شد. در هیچ دوره‌ای از تاریخ معاصر ایران، مساله زن به وسعت امروز در سطح جامعه مطرح نبوده است و در هیچ دوره‌ای چنین نیروی اعتراضی‌ای از زنان در مقابل دستگاه حاکم ابراز وجود نکرده است. جبهه بورژوازی اصلاحات جهت‌انگیز شدن در بازار جهانی سرمایه نیاز یافته است که خود به این جنبش میدان دهد. این نیاز ناظر بر دو فاکتور اصلی است یکی دقیقاً با همان استدلالی که در فوق گفته شد (تسهیل جذب نیروی کار زنان به عنوان بخشی از نیروی کار منعطف در بازار کار) و دیگری فاصله گرفتن از سیمای شناخته شده یک حکومت ضد زن که از جنبه مشروعیت بین‌المللی اهمیت ویژه‌ای دارد. بسیاری از چهره‌های شناخته شده سیاسی و آکادمیک حکومت اسلامی به قلم فرسایی در مضرات سنت و فواید مدرنیته پرداخته‌اند و از اینکه چطور می‌شود به شکل‌گیری یک جنبش زنان در ایران یاری رساند، سخن می‌گویند. در اینکه مناسبات سنتی در جامعه ایران قدرتمند است و از صدقه سر بیست و چند سال حکومت اسلامی هم بیشتر جان گرفته، شکی نیست. اما باید تصویر روشنی از مدرنیزاسیون داشت و دانست که این، دست دراز شده پروسه گلوبالیزاسیون یا بسط مناسبات کاپیتالیستی است که خود در طول حیاتش به وضوح نشان داده که چقدر در تحکیم تبعیض جنسی ذی‌نفع است. این ایده که جنبش زنان در استقرار و نهادینه شدن دموکراسی در ایران، نقش به‌سزایی می‌تواند داشته باشد تنها از سوی سخنگویان دولتی و دوقرادی طرح نمی‌شود. دقیقاً همان انشقاق طبقاتی در جنبش زنان است که امروز باعث می‌شود بخش‌هایی از اپوزیسیون حکومت اسلامی نیز منادی این شوند که زنان باید در پروسه دموکراتیک شدن جامعه دخیل شوند و منتظر بمانند تا حقوق اجتماعی و انسانی‌شان با «آرامش» به دست بخش مصلح جمهوری اسلامی تامین شود. این افق مستقل از اینکه سخنگویانش مرد باشند یا زن، چاره‌ای ندارد جز اینکه از مردم بخواهد که خشونت نهفته در تبدیل کردن بخش عظیمی از زنان کارگر و محروم جامعه به نیروی کار حاشیه‌ای که حتی از دایره قوانین موجود و به رسمیت شناخته شده همین سیستم نیز کنار گذاشته می‌شوند، را با آرامش فرو دهند و سعی کنند بفهمند که این بهای نهادی شدن دموکراسی است. اگر

جنبش اصلاحات بورژوازی را در پرتو شرایط جهانی و روندهایی که در مقیاس بین‌المللی شکل‌گیری آن را ممکن کرده ببینیم، و همچنین اگر جنبش زنان را نیز در مقیاسی بین‌المللی بشناسیم و تصویری از موقعیت زن در سایه گلوبالیزاسیون پیدا کنیم آن وقت خواهیم فهمید که جنبش اصلاحات بورژوازی چیزی برای عرضه کردن به توده عظیم زنان ندارد. آن بخشی از زنان که در سایه این جنبش و در خدمت آن، از پستوها و حجره‌های بازار بیرون آمده و فمینیست اسلامی شده‌اند و آن بخش دیگر زنان طبقه متوسط که با پست و مقام گرفتن در NGOها بعضاً حاضرند بر بنیاد نگرش و قوانین ایدئولوژیک ضد زن حکومت اسلامی هم چشم ببوشند و به مبلغان بی‌پاداش نئولیبرالیسم تبدیل شوند، به هیچ عنوان توده میلیونی زنان کارگر و زحمتکش را نمایندگی نمی‌کنند. موقعیت ویژه زن در جامعه اسلامی، نمی‌تواند جنبش زنان در ایران را از روندهای جاری در این جنبش در سطح جهانی مستثنا کند. مثل دیگر کشورهای جهان سوم که پروسه برنامه توسعه اقتصادی را گذرانده‌اند یا می‌گذرانند، موقعیت زن در ایران و در راستای این برنامه‌ها دستخوش تغییراتی می‌شود که محتوای آن اساساً بر محور پایه‌ای‌ترین تناقض جامعه سرمایه‌داری است. اینکه جنبش زنان در ایران بر مبنای کدام افق سیاسی بسیج می‌شود طبعاً به این بستگی دارد که کدام گرایش در آن دست بالا را پیدا کند. آیا این جنبش می‌خواهد به زائده جبهه اصلاحات تبدیل شود تا زنان طبقات دارا با فراغ خاطر آمار شرکت‌شان در پست‌های دولتی و وزارتخانه‌ها و مدیریت شرکت‌ها و سهم‌شان از بازار سهام را به‌اسم حل مسأله زن در جمهوری اسلامی به جهان اعلام کنند، یا در نظر دارد صدای اعتراض میلیون‌ها زن کارگر و زحمتکشی باشد که سهم‌شان از توسعه اقتصادی به‌اتکای تجارب مشابه در دیگر نقاط جهان قرار است فقر و بی‌حقوقی بیشتر باشد؟

روز جهانی زن، سمبل مبارزه علیه یکی از جلوه‌های بارز ستم و تبعیض در جامعه طبقاتی است. این روز بر همه زنان و مردانی که خود را در این مبارزه سهیم و ذینفع می‌دانند، گرامی باد.

مارس ۲۰۰۳

Dialog

Postamt 1 / Postlagernd

04109 Leipzig / Germany

گفتگوهای زندان ویژه اینترنت

Email: dialogt@web.de

Internet: <http://www.dialogt.net>